

# ان‌جی‌او یا خیریه؛ مسئله اصلاً این نیست

ان‌جی‌او یا خیریه؛ مسئله اصلاً این نیست

تشکل‌های مردم‌نهاد حامی کودکان و مدافعه‌گری برای پایان دادن به کار کودکان

مقاله‌های سازمان جهانی کار یا یونیسف درباره کار کودک همیشه با آمار و اعداد آغاز می‌شوند؛ «160 میلیون کودک در جهان به کار گماشته شده‌اند.» «79 میلیون کودک در شرایطی کار می‌کنند که سلامت، امنیت و رشد آنها به طور مستقیم در خطر است.» سال 2016 را سال حرکت جهانی به سمت حذف کار کودک تعریف می‌کنند، سال 2021 را سال حذف کار کودک می‌نامند، تا سال 2025 می‌خواهند کار کودکان را در جهان حذف کنند.

این در حالی است که سازوکارهای اقتصادی و سیاسی طوری منظم شده‌اند که هر ساله میلیون‌ها کودک را به کار اجباری و استثمار سوق می‌دهند. حالا هم که همه‌گیری کووید-19 تمامی «پیشرفت» هایی که در زمینه کاهش کار کودکان صورت گرفته بود را معکوس کرده و باید دفترچه‌های راهنما و برنامه‌های مذاکره و ائتلاف را از نو نوشت.

هنوز هم شرکت‌های غول‌پیکر و چندملیتی در حالی از کار ارزان تولید شده توسط کودکان (به ویژه در کشاورزی و صنعت پوشاک) نفع می‌برند که خودشان حامی مالی «محتوا» های تولید شده علیه کار اجباری کودکان هستند. هنوز هم ماشین‌های جنگ در حالی از جریان‌های ارتجاعی و بنیادگرا حمایت می‌کنند و در حالی از جنگ‌سازی برای بقای حکومت‌های سیاسی متزلزل استفاده می‌کنند که این کودکان‌اند که قربانی ترافیک انسانی می‌شوند، به کار و حتی بردگی گرفته شده و در مسیرهای ناامن مهاجرت و مرزهای بسته کشورها کشته می‌شوند. و هنوز راهبران مبارزه با تغییرات اقلیمی در حالی برای فرستادن انسان به فضا تلاش می‌کنند که در جنوب جهانی هزاران کودک بر تل‌های زباله و در شرایطی که تمامی حقوق انسانی از آنها سلب شده‌است برای حیات و بقای خود و خانواده‌هایشان کار می‌کنند. در همین مقاله‌ها همیشه وقتی صحبت از عزم جهانی برای حذف کار کودک به میان می‌آید از نقش‌آفرینی ان‌جی‌او‌ها و همکاری با آنها به عنوان راهکاری مؤثر برای تحقق بخشیدن به کاهش چشمگیر کار کودکان در کشورهای آفریقایی، اقیانوسیه و خاورمیانه یاد می‌شود.

در این مقاله اما نه با عددها کاری داریم و نه با سازمان ملل و یونیسف و سازمان بین‌المللی کار به عنوان برخی از مهم‌ترین «سازمان‌های غیردولتی» غول‌پیکر در جهان، بلکه با همان بدنه نهاد‌های اجتماعی کار داریم که برای آنکه دولت به آنها ان‌جی‌او نگوید، هزار و یک اسم دارند: سازمان مردم‌نهاد، سازمان غیردولتی، سازمان غیرانتفاعی، موسسه نیکوکاری، سمن و ... همان سازمان‌هایی که قرار است مستقل باشند و داوطلبانه و بشردوستانه به گروه‌های هدف خود خدمت برسانند، برای حل مسائل اجتماعی فعالیت کنند، حقوق اقشار و گروه‌هایی را ترویج کنند و در حالت ایده‌آل بر سیاست‌ها اثر بگذارند و عوامل تغییر در وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باشند.

ایدئولوژی «گذار» از سنت به مدرنیته و این تصور رایج که «ما از آنها (جهان توسعه یافته) عقب‌تریم» در میان فعالان ان‌جی‌او‌ها هم رایج است. این تصور که ان‌جی‌او‌ها در غرب عاملان «توسعه» و پیشرفت و مدل‌سازی هستند و ما به توسعه و برابری نرسیدیم چون ان‌جی‌او‌های «عقب‌مانده‌ای» داریم. بر خلاف باور رایج، شکل‌گیری، توسعه و تحول ان‌جی‌او‌ها در ایران همسو، تقریباً همزمان و شبیه به جریان

جهانی آن شکل گرفت. لازم به ذکر است این ادعا ربطی به این ندارد که انجی‌اوهاى ایرانی از لحاظ ساختار و توان و شفافیت مالی و اجرایی، آزادی برای فعالیت و انتقاد، یا حتی اثرگذاری بر سیاست این بخش از جامعه در شمال جهانی برابری دارند. اما شکل‌گیری گفتمان جامعه مدنی به عنوان ستون این سازمان‌ها، مدرن شدن خیریه‌ها و وارد شدن به حوزه‌های حقوق اساسی از جمله آموزش، سلامت، کار (آفرینی)، و ... تقریباً همسو با جریان‌های جهانی بود و حتی گذار از ادبیات جامعه مدنی و فعالان مدنی به ادبیات اجتماع‌محور و کار داوطلبانه و تسهیل‌گری نیز بی‌شباهت به جریان جهانی آن نیست.

## انجی‌او یا خیریه؟

فعالان انجی‌اوها در ایران خیلی دوست دارند تاکید کنند که ما خیریه نیستیم. آن‌ها از لفظ خیریه بودن برای تحقیر سازمان‌ها و گروه‌های کوچکتر (و البته نقد رویکرد خیریه‌ای و ترحم‌انگیز) استفاده می‌کنند. حتی در ادبیات سازمانی و اجرایی وقتی اشاره به فشل بودن دستگاه بروکراسی دولتی می‌شود می‌گویند: آن آدم انجی‌اوی هست و آن آدم انجی‌اوی نیست! اما این انجی‌او بودن در مقابل خیریه بودن در نهایت کارکردی میانه‌گرا و ایدئولوژیک دارد: احساس برتری کردن و درباره خود احساس بهتری پیدا کردن! این احساس برتری آیا تفاوتی هم با خیر و نیکوکار بودن دارد؟ به نظر می‌آید فاصله‌ای که میان فعالان انجی‌اوها و خیریه‌ها و گروه‌های هدف یا مددجویان وجود دارد، در نهایت از هر دو گروه فعال قهرمان می‌سازد؛ اولی قهرمانان جامعه مدنی هستند و دومی قهرمانان کار خیر و نیک. این روحیه قیّم‌مابی به ویژه درباره کودکان کار به چشم می‌خورد. چندبار به گوشمان خورده که خیرین یا فعالان از «ما» مالکیت برای اشاره به کودکان تحت پوشش خود می‌کنند؟ کودکان ما، فرزندان ما، بچه‌های ما و...

یک نکته همین ابتدای کار مشخص است. اگر فعالان انجی‌اوها بخواهند هرگونه تأثیری در کاهش کار کودکان و در واقع رهایی آنها از استثمار در جامعه داشته باشند باید اول دست از قیّم بودن بردارند و از ارتباط و پیوند خود با جوامع محلی، کودکان و خانواده‌های آنها برای قدرتمندسازی جمعی اجتماعی، اقتصادی و البته حقوقی آنها استفاده کنند.

## شغل‌های مزخرف!

دیوید گربرر انسان‌شناس آمریکایی در کتاب خود «Bullshit Jobs شغل‌های مزخرف» ادعا می‌کند نیمی از شغل‌های دنیا که در 5 دسته‌بندی مختلف قرار می‌گیرند بیهوده و بی‌معنا هستند و تنها بر اساس اخلاق «ارزش شخصی» طراحی شدند. در واقع اگر روزی همه شغل‌های مزخرف هم نباشند آبی از آب دنیای سرمایه‌داری تکان نمی‌خورد. آیا مشاغل انجی‌اویی هم مشاغل مزخرف هستند و در نهایت انجی‌اوها تثبیت کننده وضع موجود، توجیه‌کننده استراتژی‌ها و سیاست‌های نولیبرال و کوچک‌کننده دولت‌ها و از میان بردن خدمات همگانی و اجتماعی هستند؟ شاید اینطور باشد، اما در میان انجی‌اوهاى ایران و حداقل در بخش مربوط به فعالان حوزه کودک باید به خاطر داشت که بدنه‌ای نسبتاً متکثر از فعالان اجتماعی با سابقه فعالیت در تشکل‌ها سالها در این سازمان‌ها فعالیت کردند، شبکه‌هایی را به وجود آوردند، ادبیاتی برای حمایت از کودکان و مبارزه همزمان با کار کودک ساختند و به قول خودشان برای حذف کار کودک مطالبه‌گری کرده‌اند. در واقع بدنه‌ای از فعالان اجتماعی قدیمی حوزه کودک به انجی‌اوها کشیده شدند و بدنه‌ای جوان هم به جز انجی‌اوها فضایی را برای فعالیت پیدا نکرده است. حضور این بدنه از داوطلبان، مددکاران، مربیان و معلمان در تشکل‌های مردم‌نهاد حامی کودکان را نمی‌توان به نقد رایج از انجی‌اوها تقلیل داد. بنابراین نویسنده از این قسمت مقاله به بعد از عبارت تشکل‌ها به جای انجی‌اوها استفاده می‌کند.

مطالبه‌گر بودن تشکل‌های حامی کودکان هم مثبت است و هم منفی. مثبت است چرا که می‌تواند به گروهی امید داشت که دغدغه تغییر شرایط دارند و خود را مدافع حقوق کودکان می‌دانند و بر اساس اصل عدم

تبعیض میان کودکان می‌تواند به برخی گروه‌های به حاشیه رفته و کودکانی که کار می‌کنند خدمت رسانی کنند. از تمامی تعهدنامه‌هایی که برای عمل در راستای سال بین‌المللی حذف کار کودک به سازمان بین‌المللی کار رسید، 28 درصد آنها را سازمان‌های جامعه مدنی به ثبت رسانده‌اند. و نیز منفی است چرا که دقیقاً همین بحث حقوق کودکان که از گفتمان حقوق بشر و پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک برگرفته شده به گفتمان غالبی برای مبارزه با کار کودک تبدیل شده، نه به عرصه‌های دیگر فضای فعالیت می‌دهد و نه با آنها پیوند برقرار می‌کند.

«کودک نباید کار کند چرا که حق بقا و حیات و رشد اول به خطر می‌افتد.» گفتمان حقوق کودک مانند تمامی گفتمان‌های حقوق بشری در نهایت خنثی و کل‌گرا و دیگری‌ساز است. بر اساس مفاد پیمان‌نامه حقوق کودک نه می‌توان سازوکارهای به حاشیه رفتن و استثمار شدن و به کار گماشته شدن کودکان را توضیح داد و نه حتی آنجا که بعد از سالها تلاش فعالان تشکل‌های حامی کودکان «فقر» به عنوان دلیل اصلی کار کودک در اذهان جامعه و برخی سیاست‌مداران تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز جا افتاد بگوید فقر چه کسی؟ چه قومیت و ملیتی، از چه طبقه‌ای؟ چگونه و چرا؟

بنابراین شاید مهم‌ترین ضرری که تشکل‌های مردم‌نهاد حوزه کودک به مدافعه‌گری برای پایان دادن به کار کودکان وارد کرده‌اند، نه ان‌جی‌اوای بودن و حقوق کودکی بودن، بلکه جدا کردن مفهوم کار کودک از موضوع «کار» است.

اگر فعالان تشکل‌های مردم‌نهاد بخواهند واقعاً برای کاهش چشم‌گیر کار کودکان در ایران کاری بکنند، ضروری است که کار کودکان را در تقاطع با چهار حوزه مهم زیر ببینند و هرچه سریع‌تر و عمیق‌تر پیوند خود را با تشکل‌های این حوزه‌ها پیدا، تقویت و یا بازیابی کنند.

### در تقاطع کار

اینکه کودکان نباید کار کنند، یا اینکه کودکان به دلیل فقر کار می‌کنند (حال چه کمک حال خانواده‌شان باشند، چه در کار اجباری گماشته شده باشند)، نباید موجب این شود که فراموش کنیم کار کودک همچنان کار و با مسئله کار، حقوق کار، مسئله کارگر و حقوق کارگران پیوند خورده است.

چارلز دیکنز از کار کودکان در کارخانه‌ها می‌نوشت. اتحادیه‌های کارگری بعد از انقلاب صنعتی در اروپا آنقدر به دولت‌ها و حاکمیت‌ها فشار آوردند که قوانین و مقررات کار تغییر کرد و کودکان به مرور در بریتانیای قرن نوزدهم، از معادن و کارخانه‌های نخریسی، که دو سوم کارگران آن کودکان بودند، دور شدند.

کمیت‌های تخصصی در اتحادیه‌های کارگری در آمریکای اوایل قرن بیستم، ساعت کار کارگران (و کودکان کارگر) را کوتاه و کوتاه‌تر کردند و به مرور شرایط بهتر کار برای کارگران باعث شد کودکانی که به دلیل فقر در نان‌آوری یار خانواده‌هایشان بودند از کارگاه‌های تولید شیشه دور شدند.

مارکس از مدافعه‌گران مهم حذف کار کودک بود و می‌گفت: صنایع با مکیدن خون کودکان است که زنده می‌مانند و پایتخت‌ها با انباشت خون کودکان پایتخت می‌شوند. در دهه 20 زنان معترض در بسیاری از کشورها در روز جهانی کارگر به خیابان‌ها می‌آمدند و کار ارزان کودکان را برده‌داری می‌خواندند. در واقع کار کودکان نه از موضوع کار جداست و نه از موضوع سرمایه؛ اما چه اتفاقی افتاد بانیان اصلی حذف کار کودک، در ایران و جهان، از اتحادیه‌ها و فعالان حوزه کار به دست سازمان‌های غیردولتی کوچک و بزرگی افتادند که قدرت هیچ چانه‌زنی با نهادهای تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز کار را ندارند؟ آیا این سازمان‌ها می‌توانند بازیگران اصلی پایان دادن به کار کودکان و حتی مطالبه‌گران اصلی آن باشند؟

به عنوان مثال می‌توان به زباله‌گردی به عنوان یکی از معمول‌ترین و بدترین اشکال کار کودکان در ایران نگاه کرد. چطور می‌شود بدون بهبود حقوق و شرایط کار و کارگران به جنگ چرخش سرمایه میلیاردری رفت که هم شهرداری از آن کاسبی می‌کند و هم پیمان‌کارانی که بعد از خصوصی‌سازی و انحصار مالکیت زباله به عنوان کالای عمومی به درآمدهای هنگفت رسیدند از تداوم آن نفع می‌برند؟ این در حالی است که کارگران و کودک‌کارگران زباله‌گرد که نیروی کار مهاجر ارزان (و اغلب از افغانستان) هستند حتی از حق هویت و اقامت برخوردار نیستند؟

واضح است که در چنین شرایطی فعالان تشکل‌های مردم‌نهاد یا باید مدام برنامه‌های حمایتی بعد چند صد کودک گزینش شده تعریف کنند و یا شعار حذف زباله‌گردی بدهند که این گود و آن گود را نابود و از اذهان دورتر می‌کند و تنها نتیجه‌اش بازگرداندن، دستگیری و رد مرز کودکان کارگری است در جستجوی نان و اندک سرمایه‌ای برای بقا یا آغاز زندگی جدید در ایران یا افغانستان کیسه‌های سنگین زباله بر دوش می‌کشند.

### در تقاطع مهاجرت

مطالعه باز‌نمایی مهاجران افغانستانی در رسانه‌های ایران (در پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده) نشان می‌دهد که مسئله کردن موضوع «کار کودکان مهاجر» در رسانه‌ها توسط فعالان تشکل‌های مردم‌نهاد به بهبود باز‌نمایی مهاجران افغانستانی و به وجود آوردن نگاهی انسانی به مهاجرت و مهاجرین مؤثر بوده است. از این سو، تلاش این تشکل‌ها و اینکه حداقل مأمنی برای جامعه مهاجر ایران هستند ارزشمند است. اما مدافعه‌گری برای حقوق شهروندی مهاجرین در ایران باید از اولویت‌های اصلی برای پایان بخشیدن به کار کودکان در ایران باشد که در حال حاضر اینطور نیست. نمی‌توان به کودکان افغانستانی خدماتی را ارائه داد و تنها در جواب گفت: «همه کودکان برابرنند و ما به همه خدمات یکسان می‌دهیم».

نمی‌توان از تبعیض و محرومیت و استثمار کار مهاجران سخن نگفت و این امر را که اکثریت غالب جامعه هدف این تشکل‌های مردم‌نهاد را کودکان افغانستانی تشکیل می‌دهند نادیده گرفت. آن «برابری» تنها زمانی تحقق می‌یابد که تمامی حقوق مهاجران در ایران به عنوان شهروندانی برابر، دارای صدا و عاملیت استیفا شده باشد.

وقتی از یک فعال افغانستانی حوزه آموزش کودکان مقیم ایران درباره آزارهای نژادپرستی جامعه ایرانی به او پرسیدم به من پاسخ داد: «باورتان نمی‌شود اما شاید 90 درصد مشکلات مهاجر در ایران به مسائل حقوقی برمی‌گردد، پذیرفته شدن و نژادپرستی هرچند که خیلی برایمان سخت است، اما تنها 10 درصد از مشکلات واقعی ماست».

به عبارت واضح‌تر، کاهش کار کودکان در ایران در تقاطع واضح با تحقق حقوق شهروندی مهاجران قرار دارد. نمی‌توان جامعه افغانستانی در ایران را چهل سال «مهمان» خواند، مسیرهای مبتنی بر برخورداری از حمایت‌های اجتماعی، حق مسکن و کار و سلامت را مسدود کرد و انتظار داشت حمایت‌های تشکل‌ها از (خوشبینانه) چند ده هزار کودک در کشور به حذف کار کودکان و از میان رفتن استثمار آنها و خانواده‌هایشان به عنوان نیروی کار ارزان منجر شود.

### در تقاطع آموزش

در تجربه‌های تاریخی مبارزه با کار کودک، از قرن نوزدهم تا امروز، و از غرب اروپا تا شرق و جنوب شرقی آسیا، تحقق آموزش اجباری و رایگان در کاهش کار کودک بسیار مؤثر بوده است. جالب است که در 30 سال گذشته تمرکز و رویکرد نهادهای بین‌المللی برای مبارزه با کار کودک موضوع آموزش و

شعار «کودکی که مدرسه می‌رود کار نمی‌کند» و یا «امروز مدرسه می‌روم و فردا کار می‌کنم» بوده است.

از نابرابری فزاینده آموزشی در ایران، خصوصی‌سازی آموزش، نابرابری در توسعه فضاهای آموزشی به ویژه در استان‌های حاشیه‌ای مانند سیستان و بلوچستان، آثار فاجعه‌آمیز همه‌گیری کرونا و شکاف دسترسی به تکنولوژی که همه باعث شده چند میلیون کودک در ایران از تحصیل باز بمانند می‌توان ساعت‌ها نوشت. اما شاید به جای آن بتوان به نقد مهمی که به رویکرد اجرایی تشکل‌های مردم‌نهاد در حوزه کودکان وارد است اشاره کرد. تمرکز بی‌اندازه بر آموزش (بعضاً بی‌کیفیت و غیرتخصصی) کودکان کار توسط نیروهای داوطلب کوتاه مدت، راه‌اندازی مدرسه‌های کودکان کار با برندسازی‌های پرهزینه و جداسازی و عادی‌سازی کار کودک در آنها بدون ایجاد مسیری برای ورود کودکان بازمانده از تحصیل به آموزش رسمی آسیبی است که نباید از آن غافل شد.

البته باید حق را به جا آورد و از تلاش فعالان کودک در مطالبه‌گری برای حق آموزش کودکان مهاجر و حمایت از کودکان بازمانده از تحصیل یاد کرد. اما این روزها حتی فرمان 6 سال پیش رهبر مبنی بر تحصیل همه کودکان افغانستانی در مدارس دولتی ایران دیگر برای نهادهای مسئول بدیهی نیست و حتی رسانه‌ها برای موجه جلوه دادن موانع بر سر تحصیل کودکان افغانستانی در ایران و اجرا نشدن این فرمان بارها از «سوءاستفاده کودکان پناهنده از فرمان رهبر نوشته‌اند» نوشته‌اند.

دسترسی و حق آموزش رایگان و باکیفیت از مطالبه‌های اصلی اعتراضات اخیر معلمان بود. ایجاد پیوند میان حقوق کودکان و حقوق معلمان توسط تشکل‌های مردم‌نهاد می‌تواند به معنا بخشیدن دوباره گفتمان حقوق کودک در ایران نیز کمک کند.

## در تقاطع جنسیت

به بحث برابری جنسیتی که می‌رسیم همیشه تعداد کلمات مقالات، تعداد صفحه‌های کتاب، دقایق مجاز سخنرانی، و صفحه‌های پر شده‌ای از قوانین وجود دارند. اما درباره کار خانگی دختران در ایران، درباره کودک‌کارگران جنسی، آزار جنسی کودکان کار دختر در خیابان و ... کسی حرفی نمی‌زند! جای خالی حقوق زنان و دختران مهاجر و کودکان کارگر دختر حتی در میان فعالیت‌های تشکل‌های حوزه زنان نیز خالی است.

یکی از راهکارهای تشکل‌های مردم‌نهاد پیشرو در ایران برای حمایت از کودکان کار، توانمندسازی زنان (یا مادران) این کودکان است. به عبارتی آنها معتقدند توانمند شدن اقتصادی زنان مهاجر به کاهش کار کودکان‌شان منجر خواهد شد. هرچند حمایت‌های این‌چنینی ارزشمند هستند و باعث حفظ کرامت خانواده‌ها و از میان رفتن کلیشه‌ها و بازنمایی‌هایی مخدوشی از جمله اینکه «کودکان کار در باندهای مافیایی کار می‌کنند» می‌شود، اما توجه به دو نکته مهم است. اول آنکه چرا این اجتماعات زنان در سلسله مراتب اجتماعی-اقتصادی فرودست فعالان اجتماعی مروج توانمندسازی قرار می‌گیرند؟ چرا توان‌افزایی اقتصادی در کنار توان‌افزایی اجتماعی و حقوقی قرار نمی‌گیرد و مسیر تشکل‌یابی این زنان تسهیل نمی‌شود؟ آیا در تولید دست‌سازه‌ها و کارآفرینی‌های اجتماعی، پایداری اقتصادی و زیست‌محیطی و رهایی از چرخه فقر نیز دیده شده؟ نکته مهم دیگر این است که در طرح‌های کارآفرینی و توانمندسازی تشکل‌ها کمتر به مهاجر بودن این زنان (که بسیاری از آنها دختران نوجوان و جوان نیز هستند) و موانع حقوقی آنها برای دست‌یابی به کار شایسته و اوراق هویتی اشاره می‌شود.

## پس مسئله چیست؟

در شرایط عجیبی هستیم. در حالی که دولت آقای روحانی تمرکز نسبی‌اش را در بحث تشکل‌ها بر حوزه زنان و کارآفرینی گذاشته بود و از آن میان از جامعه مدنی کسب اعتبار و استفاده کرد، به نظر می‌آید دولت آقای رئیسی بحث کودکان کار را از اولویت‌های خود در گفت‌وگوهای اجتماعی‌اش قرار داد. دولت حتی از رویکردهایی مانند کارآفرینی برای کودکان کار (!) صحبت کرده و انجمن مددکاران اجتماعی ایران از به وجود آورد شرایط ایمن برای کار کودکان گفته و مدعی است برای کودکان کار باید ادغام اجتماعی صورت گیرد. بحث‌ها بر سر زباله‌گردی و سرمایه در چرخش آن نیز به این ختم می‌شود که این کودکان «اتباع» هستند و ایران نمی‌تواند برای اوضاع نابه‌سامان افغانستان کاری انجام دهد. در عوض نهادهای قدرتمند اقتصادی مرتب حرف از کودکان کار می‌زنند، اپلیکیشن‌هایی برای کمک مالی به آنها طراحی می‌کنند تا با آنها تبلیغات خود را در راستای آنچه «مسئولیت اجتماعی» می‌خوانند پیش ببرند. رسانه‌ها نیز با بازنمایی‌های مخدوش این کودکان در فیلم‌ها و سریال‌ها به انگاره‌های غلط در جامعه درباره کار کودک در ایران دامن می‌زنند.

از شرایط بر می‌آید که جریان تازه و قدرتمندی که هم‌دستی بخش‌های مختلفی نیز پشت آن است تلاش در عادی‌سازی کار کودکان در ایران دارد.

تشکل‌های حامی کودکان باید به جای آنکه به عنوان بازویی برای طرح‌های دولت و خصوصی‌سازی سازمان بهزیستی و کاهش خدمات اجتماعی و شهرداری و منابع مالی شرکت‌های بزرگ باشند، به فکر ایجاد پیوندهای اجتماعی، جریان‌سازی برای حذف کار کودک از طریق بازگشت به کار، افزایش حمایت‌های اجتماعی خاموش شده و فراموش شده، بازخوانی مهاجرت در ایران، و تحقق برابری آموزشی، جنسیتی و ... باشند. در مسیر چنین مبارزه‌ای با کار کودک قطعاً می‌توان به ارتباط با همین نهادهای ذکر شده، به شرط حفظ استقلال و تعهدپذیر کردن آنها، نیز فکر کرد و هم‌زمان حمایت از کودکان کار را نیز از یاد نبرد. اینجا آن‌جایی‌است که خیریه بودن تفاوتی ندارد.

علیه این هم‌دستی باید دست‌هایی هم بالا روند، دست‌هایی رو شوند و دست‌هایی دست هم‌دیگر را بگیرند.